

عوامل ظهور طبقات اجتماعی در قرآن و حدیث

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۹ تاریخ پذیرش: ۹۲/۱/۱۴

دکتر جمال فرزندوحی؛ عضو هیئت علمی دانشگاه رازی

عباد الله جولایی؛ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث

چکیده

مردم ابتدا امتی واحد بوده‌اند و بدون اختلاف می‌زیسته‌اند؛ ولی این امر دیری نپایید و به دلیل طبع مدنی و اجتماعی انسانها و وجود تفاوت‌هایی که مستند به خلقت انسان و قریحه استخدام در تصرف طبیعت و ویژگیهای اوست، اختلاف در امت واحد شکل گرفت و طبقات اجتماعی به وجود آمد. ازدیدگاه قرآن، بودن در طبقه‌ای و یا نبودن در طبقه دیگر فی نفسه دارای ارزش نیست؛ بلکه ارزش فرد یا طبقه، در گرو نحوه رفتار، بینش، آگاهی و ایمانی است که وی در آن قرار دارد. ما در این مقاله درصدد بررسی آیات قرآن و احادیث و ارائه دیدگاه‌ها و عوامل موثر در ایجاد طبقات اجتماعی از جمله عامل اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نگرشی در جامعه هستیم. برای دست یابی به این مهم ضمن بازشناسی واژگان، دیدگاه اسلام را درحد وسع خود ارائه کرده‌ایم. روش تحقیق مورد استفاده اسنادی و کتابخانه‌ای است. کلید واژه‌ها: امت واحد، طبقات اجتماعی، اختلاف طبقاتی، قشربندی طبقات.

انسان در میان تمامی جانداران موجودی است که اجتماعی زندگی می‌کند و تا آنجا هم که تاریخ نشان داده است هر جا بشر بوده است، اجتماعی زندگی می‌کرده و آثار باستانی نیز که از زندگی بشر به دست آمده این مطلب را ثابت می‌کند.

قرآن کریم با بهترین بیان از این حقیقت خبر داده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ (حجرات: ۱۳) هان ای مردم ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شعبه شعبه و قبیله قبیله‌تان کردیم تا یکدیگر را بشناسید.^۱

و اما امت‌های قدیم چه متمدن و چه غیر متمدن، تاریخ چیزی از وضع آنان ضبط نکرده؛ ولی این مقدار را می‌دانیم که تابع موروثی‌های قدیم‌ترین عهد انسانیت بوده‌اند. آنها نیز به حکم اضطرار جامعه تشکیل داده و به حکم غریزه به استخدام یکدیگر پرداختند و در آخر افراد تحت یک جمعی اجتماع کرده‌اند.^۲

مردم ابتدا امتی واحد بوده و بدون اختلاف می‌زیستند؛ ولی این امر دیری نپایید و به دلیل طبع مدنی و اجتماعی انسانها و وجود تفاوت‌هایی که مستند به خلقت انسان و قریحه استخدام در تصرف طبیعت و اوصاف و ویژگی‌های اوست؛ اختلاف در امت واحد شکل گرفت. طبقات اجتماعی به وجود آمد. در حقیقت تشریح دین و فلسفه بعثت انبیا برای تعدیل، رفع اختلافات و هدایت قوا و استعدادهای انسان برای انتخاب مسیری است که به رشد و تعالی انسان، عدالت و انصاف اجتماعی بینجامد.^۳

به نظر می‌رسد با توجه به آیات قرآنی و آرای مفسران، جامعه از ابتدا بدون طبقه بوده و اختلاف طبقاتی در جامعه ناشی از علل و عواملی است که اولاً مستند به خلقت انسان و ثانیاً عوامل گوناگون اقلیمی، اقتصادی و ... است.

این پژوهش، ضمن تعریف طبقات اجتماعی و ارائه دسته‌بندیهای مختلف آن معتقد است که قرآن نه تنها در صدد آن نیست که وجود طبقات اجتماعی و برخورداران از مزایای مادی را مشروعیت بخشد؛ بلکه در صدد بی‌ارزش نشان دادن تنعمات صرف مادی و ثبوت ارزش برای تقرب به خدا و برخورداری از رحمت الهی است.

پژوهش حاضر با تکیه بر قرآن به دنبال پاسخ به این پرسش است که قرآن کریم چه عامل یا عواملی را در ظهور طبقات و پیدایش قشر بندی اجتماعی دخالت داده است؟ آیا قرآن برای طبقات اجتماعی در جامعه، مشروعیت قائل است؟ و آیا قرآن طبقه بندی و قشر بندی را در جامعه پذیرفته است؟ مفهوم جامعه بی طبقه در اسلام چیست؟

۱. واژه‌شناسی

۱-۱. نابرابری: به تمایزاتی اطلاق می‌شود که صرفاً اسمی نیستند؛ بلکه رتبه‌ای هستند.^۴ این تمایزات دو گونه‌اند:

الف) نابرابری طبیعی: انسان‌ها به طور طبیعی از نظر تواناییهای جسمی و فکری نابرابرند؛ برای مثال روان‌شناسان بهره‌هوشی (I.Q) افراد مختلف را دارای مراتب مختلف می‌دانند.^۵

ب) نابرابری اجتماعی: عبارت است از تفاوت‌های رتبه‌ای افراد جامعه که مستند به اعتبار اجتماعی است و از مناسبات اجتماعی ناشی می‌گردد؛ همانند فقیر و ثروتمند.^۶

۱-۲. طبقه: شکل ویژه‌ای از قشر بندی است که ارتباط با نظام تولیدی و با ملاک ثروت سنجیده می‌شود.^۷ در مفهوم طبقه، ما فقط با دو گروه از افراد سر و کار داریم؛ در صورتی که در قشر تعداد گروه‌ها بیشتر است.^۸

طبقات بر خلاف انواع دیگر قشرها به وسیله مقررات قانونی یا مذهبی ایجاد نمی‌شوند؛ به عبارتی عضویت بر مبنای موقعیت موروثی که قانوناً یا بر طبق آداب و رسوم مشخص شده باشد؛ نیست. نظام‌های طبقاتی نوعاً از انواع دیگر قشر بندی انعطاف پذیرتر هستند. مرزهای بین طبقات کاملاً روشن نیست.^۹

۲. دیدگاه‌ها

به طور کلی آراء موجود مربوط به قشریندی اجتماعی را می‌توان در سه دیدگاه کارکردگرا، تضادگرا و تلفیق‌گرا خلاصه نمود. ابتدا به طور مختصر هر یک از این دیدگاه‌ها بررسی شده و سپس آراء برخی از معروف‌ترین صاحب‌نظران این دیدگاه‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲-۱. دیدگاه کارکردگرایی

نگرش کارکردگرایانه کار خود را با تشبیه نظام اجتماعی با ارگانسیم زیست‌شناختی آغاز می‌کند. در این نگرش نظام‌های اجتماعی و فرهنگی همچون کل واحدی در نظر گرفته می‌شوند که از شبکه‌ای از اجزای مختلف شکل یافته و این عناصر در جهت برقراری نظم و تعادل اجتماعی که مآلاً به بقای نظام اجتماعی می‌انجامد، با یکدیگر در ارتباط هستند. عناصر تشکیل‌دهنده آن (اقشار، طبقات و گروه‌ها) بر مبنای ارتباطاتی که با یکدیگر دارند و نقشی که در کل نظام ایفا می‌کنند، موجب تداوم موجودیت و کلیت آن نظام می‌شوند.^{۱۰} از صاحب‌نظران مشهور این رویکرد می‌توان از دورکیم،^{۱۱} دیویس و مور نام برد.^{۱۲}

۲-۲. دیدگاه تضادگرایی

نظریه پردازان این دیدگاه بر خلاف کارکردگرایان که نابرابریهای اجتماعی را از دیدگاه کل جامعه به تحلیل می‌کشند؛ اینان معتقدند که نیازها و خواسته‌های فردی و گروهی باعث نابرابریهای اجتماعی می‌شوند نه نیازهای جامعه.^{۱۳}

کارل مارکس یکی از نظریه‌پردازان این دیدگاه به شمار می‌رود. جامعه‌شناسی مارکس، جامعه‌شناسی نبرد طبقاتی است. برخی از قضایا در این جامعه‌شناسی اهمیت بنیادی دارند. جامعه کنونی، جامعه‌ای متخاصم است. طبقات عوامل اصلی درام تاریخی سرمایه‌داری به طور اخص و تاریخ به طور اعم هستند. نبرد طبقاتی نیروی محرک تاریخ است.^{۱۴}

۳-۲. دیدگاه تلفیق گرایان

این دسته از جامعه شناسان معتقدند هیچ کدام از دو رویکرد کارکردگرایی و تضادگرایی به تنهایی قادر به تبیین جامعه شناختی قشربندی نیستند. آنها عقیده دارند هرکدام از این دو نظریه بخشی از موضوع قشربندی اجتماعی را تبیین می‌کنند. جامعه شناسان در رویکرد سوم می‌کوشند با ترکیب برخی از جنبه‌های تفکر مارکسیستی و کارکردگرایی نظریه جدیدی را بنانهند. مشهورترین نماینده نظریه سوم ماکس وبر است. به طور کلی ویژگی بارز تحلیل و بر از ساختار طبقاتی، کثرت گرابودن آن است. این امتیاز همیشه برای وبر محفوظ خواهد ماند که برای نخستین بار در تاریخ جامعه شناسی نگرش چند بعدی به نابرابریهای اجتماعی را مطرح کرده است.^{۱۵}

به طور کلی جامعه شناسان از سه منظر، نابرابریهای اجتماعی را تبیین می‌کنند. برخی آن را ناشی از نابرابری از موقعیت اقتصادی و گروهی هم در نابرابری استعدادها و گروه سوم آن را نشأت گرفته از هردو عامل (نابرابری اقتصادی و استعدادها) و برخی مولفه‌های دیگر نظیر عوامل سیاسی و ایدئولوژیک می‌دانند.

۳. پیشینه موضوع

در طول تاریخ، قشربندیهای شکل گرفته و سالهای متمادی دوام پیدا کرده‌اند. جهت تبیین موضوع، به طور مختصر به انواع قشربندیهای نهادمند اشاره می‌شود:

۳-۱. نظام بردگی: بردگی شکل افراطی قشربندی است که در آن بعضی افراد به عنوان دارایی در تملک دیگران (آقا، مولی) هستند.^{۱۶} بردگان فقط وظیفه داشتند و از هیچ‌گونه حقوقی بهره‌مند نبودند. قرآن کریم برده‌ها را فاقد قدرت معرفی می‌کند:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ مَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (نحل: ۷۵) خدا مثل زده برده صاحب‌داری را که بر چیزی قدرت ندارد و انسان آزادی را که به او رزق خوبی داده‌ایم و از آن پنهان و آشکار



انفاق می‌کند. آیا برابرند؟ خداوند متعال در این مورد مثلی می‌زند و آن عبارت است از بنده مملوکی که هیچ‌گونه اختیاری از خود نداشته و نمی‌تواند تصرفی در وجود و اموال خود داشته باشد. در مقابل کسی که اختیار، قدرت و وسعت به او داده شده و توانایی دارد که به دیگران انفاق نموده و آنها را دستگیری کند.^{۱۷}

نظام برده داری، جامعه را به دو طبقه اجتماعی بزرگ تقسیم می‌کند: اربابان و بردگان. برده داری به عنوان یک نهاد رسمی تا اواخر قرن نوزدهم ادامه داشت؛ ولی امروزه تقریباً به طور کلی از پهنه گیتی ناپدید گردیده است.^{۱۸}

۲-۳. نظام کاستی یا طبقات در هند: این نظام متشکل از پنج مرتبه یا «وارنا» می‌شود که به ترتیب اهمیت رتبه عبارتند از: ۱. برهمنها یا روحانیون؛ ۲. کشتاتریاها یا جنگاوران؛ ۳. وایشیایا (بازرگانان و کشاورزان)؛ ۴. بشودرها یا مستخدمان، پیشه وران جزء و کارگران؛ ۵. ناپاکان یا نجس‌ها که پست‌ترین مرتبه اجتماعی را دارند. برهمن‌ها نماینده عالی‌ترین درجه پاکی و نجسها از این نظر در پست‌ترین مرتبه قرار دارند.^{۱۹}

۳-۳. نظام رسته‌ای (سلسله مراتبی): رسته‌های عمده در اروپای هزاره دوم به ترتیب عبارتند از: ۱. اشراف و نجبا؛ ۲. روحانیون؛ ۳. شوالیه‌ها (شهبازان)؛ ۴. سرفها، دهقانان آزاد، صنعتگران و بازرگانان.^{۲۰}

۴-۳. نظام طبقاتی: بعد از انقلاب صنعتی در غرب، نوع ویژه‌ای از طبقه بندی شکل گرفت که کارل مارکس از آن با عنوان «نظام طبقه‌ای» یاد می‌کند. دو طبقه اصلی در جوامع صنعتی به وجود آمدند، یکی صاحبان صنایع یا سرمایه داران و دومی طبقه کارگر یا در اصطلاح مارکس پرولتاریا.

۳-۵. زندگی مردم ایران در عصر ساسانی، بر اساس نظام طبقاتی استوار بود و در چهار دسته فرار می‌گرفت:

روحانیان (آسروان)، جنگیان (ارتشیان)، کارمندان دولت (دبیران)، توده مردم (کشاورزان، بازرگانان، صنعتگران، روستائیان، استرپوشان - هتخشان).^{۲۱}

۴. قرآن و عوامل پیدایش طبقات

آیه الله جوادی آملی در کتاب جامعه در قرآن می‌نویسد: درنگاه قرآن وجود طبقات امری ضروری و لازمه حیات و استمرار اجتماع انسانی به شمار می‌آید و می‌توان گفت طبقات اجتماعی در قرآن صبغه و جنبه الهی دارند. به این معنا که خداوند برای هر طبقه‌ای در جامعه اسلامی حقوق و سهمی مشخص کرده است:

«وکل قد سمی الله له سهم.»^{۲۲} خداوند برای هر گروه خدمات معلوم و حقوق مشخص رامعین کرده است. تعیین سهم اقشار و گروههای اجتماعی متفرع بر وجود طبقات است. اگر در جامعه طبقه واصناف نباشد، تعیین سهم معنابخش خواهد داشت. پس اقتضای حکمت و مشیت الهی این است که جامعه انسانی بی وجود اقشار مختلف و طبقات متعدد شکل نگیرد.^{۲۳}

شهید مطهری در تفسیر آیه زیر می‌گوید:

﴿لَنْ نَحْنُ قَسَمًا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ﴾ (زخرف: ۳۲) ما معیشت را در میان شما تقسیم کرده‌ایم. اگر تقسیم تقسیم تکوینی باشد - که ظاهر هم همین است - یعنی انسانها از نظر امکانات تکوینی معیشتی با یکدیگر مختلف آفریده شده‌اند. باز همان مسئله اختلاف است. یعنی چه مختلف آفریده شده‌اند؟ یعنی مردم از نظر امکانات معیشتی، یکسان و یک شکل و یکنواخت آفریده نشده‌اند. متفاوت و مختلف آفریده شده‌اند. بنابراین لازمه خلقت انسان از جانب خالق سبحان، اختلاف در طبقات اجتماعی است؛^{۲۴} اما اینکه چه عامل یا عواملی در ایجاد آن سهم دارد، نمی‌توان در یک

عامل خلاصه کرد؛ زیرا عوامل مختلفی در این امر اثرگذار است. عواملی که قرآن کریم آنها را در ظهور طبقات و پیدایش قشر بندی اجتماعی دخالت داده است؛ عبارتند از:

۱-۴. عامل اعتقادی

دربری آیات به این عامل با تعبیرهای مختلف تصریح شده است:

۱-۴-۱. طبقه مومن و کافر: از نگاه قرآن جامعه انسانی مومنان با کافران همسان نیستند.

﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ﴾ (سجده: ۱۸) آیا آنکه مؤمن است، مانند کسی است که کافر است؟ برابر نیستند.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ (نعاين: ۲) اوست که شما را آفرید. بعضی از شما کافر و بعضی مؤمن هستید.

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (نحل: ۸۳) نعمت خدا را دانسته و شناخته باز انکار می کنند و اکثر اینان کافرنند.

﴿وَ لَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ (نساء: ۱۴۱) و خداوند هیچ گاه برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نخواهد نمود.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (نساء: ۱۴۴) ای اهل ایمان، مبادا کافران را به دوستی گرفته و مومنان را رها کنید.

۲-۱-۴. طبقه مشرک و موحد

موحد کسی است که خدای یگانه را بپرستد. یکتا پرست. متضاد این کلمه مشرک است.^{۲۵}

قرآن افراد جامعه را به دو طبقه مشرک و موحد قسمت می کند:

﴿وَ لَّا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ وَ لَأَمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لَّا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ﴾ (بقره: ۲۲۱) و با زنان مشرک ازدواج نکنید؛ مگر آنکه ایمان آرند و همانا کنیزی با ایمان بهتر از زن آزاد مشرک است؛ هر چند از (حسن و

جمال) او به شگفت آید و زن به مشرکان مدهید؛ مگر آنکه ایمان آرند و همانا بنده مؤمن بسی بهتر از آزاد مشرک است.

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء: ۱۱۶) و هر که به خدا شرک آرد؛ به گمراهی سخت و دور (از سعادت) در افتاده است.

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ﴾ (مائده: ۷۲) هر کس به خدا شرک آرد؛ خدا بهشت را بر او حرام گرداند.

خداوند درباره دعوت اهل کتاب به پرهیز از شرک، به پیامبر اسلام صلی الله و آله خطاب می‌کند: بگو ای اهل کتاب، بیاید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است، پیروی کنیم که به جز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و برخی، برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم. پس اگر از حق روی گردانند، بگوئید: شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم. (آل عمران: ۶۸-۶۴)

۳-۱-۴. منافق و غیر منافق

طبقه دیگری که قرآن از حیث اعتقادی بدان اشاره دارد، قشر بندی اعضای جامعه به منافقان (مذبذبین) و مومنان است. قرآن در جامعه انسانی از گروهی یاد می‌کند که دارای چهره واحدی نبوده، بلکه با چهره‌های مختلف در جامعه ظاهر می‌شوند. در فرهنگ دین از این قشر به ماکران، خادعان و مذبذبان تعبیر شده است. گروه مزبور نه تنها باهم نوعان خویش این رفتار را دارند در برابر پروردگارشان نیز با خدعه و نیرنگ رفتار می‌کنند. آنان در مقابل گروه مومنان تظاهر به ایمان و در برابر کافران اظهار کفر می‌کنند. این طبقه در جامعه انسانی پست‌ترین طبقات اجتماعی و در قیامت در پایین‌ترین درکات جهنم قرار می‌گیرند.^{۲۶}

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (نساء: ۱۴۲) همانا منافقان با خدا مکر و حيله می‌کنند و خدا نیز با آنان

مکر می‌کند و چون به نماز آیند؛ با حال بی‌میلی و کسالت نماز کنند و برای ریاکاری آیند و ذکر خدا را جز اندک نکنند.

﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾
(نساء: ۱۴۳) دو دل و مردّد باشند؛ نه به سوی مؤمنان یک‌دل می‌روند و نه به جانب کافران و هر که را خدا گمراه کند پس هرگز برای او راه هدایتی نخواهی یافت.

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ البته منافقان را در جهنم پست‌ترین جایگاه است و برای آنان هرگز یاری گری نخواهی یافت.

﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيهِمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (نساء: ۱۴۵) مردان و زنان منافق، متفق با همدیگر و طرفدار یکدیگرند. مردم را به کار بد و می‌دارند و از کار نیکو منع می‌کنند و دست خود را (از انفاق در راه خدا) می‌بندند و چون خدا را فراموش کردند، خدا نیز آنها را فراموش کرد. (یعنی به خود وا گذاشت تا از هر سعادت محروم شوند) در حقیقت منافقان از بدترین افراد عالمند.

فقال لهم رسول الله صلى الله عليه و آله ذلك بمشهد من أصحابه: لم يحبك يا علي من أصحابي إلا مؤمن تقى و لا يبغضك إلا منافق شقى.^{۲۷} ای علی جز مؤمن پارسا تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق سنگدل تو را دشمن نمی‌دارد.

رسول خدا صلى الله عليه و آله می‌فرماید: «إن المؤمن ينبغى أن يكون ألفا مستأنسا بالخلق، مستأنسا به غير نافر منفر و لا منفور منه يخف إلى حاجات أخيه المؤمن غير رافع نفسه عنه يغفر زلته و يقبل عثرته و لا يحسد و لا يحقد عليه موافقا غير منافق محالفا غير مخالف مناصحا غير مفاضح.»^{۲۸} رسول گرامی اسلام صلى الله عليه و آله فرمود: مؤمن مهر آمیز و همدم است. باید مؤمن مهرورز و همدم مردم باشد و با او همدم شوند، نه نفرت کن باشد و نه نفرت آور. برای انجام نیازهای برادر مؤمنش سبک خیز باشد و خود را از او بالانگیرد، از لغزش و خطایش

گذشت کند، بر او حسد نبرد، کینه او به دل نگیرد، هم آهنگ او باشد، دورو نباشد، هم پیمان او باشد و مخالف او نباشد، خیرخواه و اندرز گو باشد نه رسوا کن و عیبجو.^{۲۹}

۲-۴. عامل اخلاقی

قرآن کریم در تعبیرهای اجتماعی اش از حیث اخلاق و رفتار فردی - جمعی مردم را به دو طبقه صالح و طالح، مفسد و مصلح، امین و خائن و عباد رحمان و شیطان دسته بندی می‌کند.^{۳۰}

۶۵ ﴿الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾ (شعرا: ۱۵۲) کسانی که در این سرزمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ﴾ (غافر: ۵۸) و هرگز (جاهل) نابینا و (عالم) بینا و آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند و گناهکاران برابر نیستند. بسیار کم متذکر می‌شوید.

این دو طبقه از گروه انسانها، یعنی طبقه‌ای که واجد کمال و فضیلت و مقامی از انسانیت و طبقه فاقد کمال و فضیلت هرگز یکسان نخواهند بود، بلکه دو حقیقت هستند و هر یک امتیاز ذاتی از دیگری دارد؛ زیرا ایمان و اعتقاد به اصول توحید صورت علمی و حقیقت و مقام انسانی است و کفر و شرک تیرگی و فقدان فضیلت و بی‌بهره از مقام انسانی است و هر دو ضد یکدیگرند. اهل ایمان از نظر اینکه واجد فضیلت و مقام انسانی هستند؛ شایسته کرامت‌اند و اهل شرک و کفر که بی‌بهره از فضیلت و مقام انسانی و آلوده به رذائل اخلاقی است، مستحق اهانت و عقوبت خواهند بود.^{۳۱}

﴿مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يَجْزِي إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (غافر: ۴۰) هر که عمل بد کند، مجازات نمی‌شود مگر به قدر آن و هر که عمل خوب انجام دهد؛ مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن است؛ آنها داخل بهشت می‌شوند و بی‌حساب پاداش داده می‌شوند.

﴿وَقَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (اعراف: ۱۶۸) آنها را در زمین امتها کردیم. بعضی از آنها نیکوکاران و بعضی پائین از آنانند و آنها را به خوبیها و بدیها آزمودیم تا به سوی خدا باز گردند.

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ (بقره: ۱۱) چون به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید، گویند ما فقط اصلاحگریم.

﴿وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِیُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا مُصْلِحُونَ﴾ (هود: ۱۱۷) از سنت خدای تو نبوده که شهرها را هلاک کند با آنکه اهل آنها اصلاحگر هستند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ (بینه: ۷) کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند؛ آنها بهترین خلقند.

﴿وَ یَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ (مائده: ۶۴) در زمین برای فساد تلاش می‌کنند. خدا مفسدین را دوست ندارد.

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (روم: ۴۱) به علت آنچه آدمیان کردند، فساد در خشکی و دریا پدید آمد، تا خدا بعضی از آنچه که کرده‌اند؛ بر آنها بچشانند؛ تا به طرف حق برگردند.

﴿مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران: ۱۱۰) بعضی از آنها مؤمن و اکثرشان فاسقند.

﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ﴾ (سجده: ۱۸) آیا آنکه مؤمن است، مانند کسی است که کافر است؟ برابر نیستند.

﴿وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ (فرقان: ۶۳) بندگان خدا کسانی هستند که در زمین با تواضع قدم برمی‌دارند و چون نادانان آنها را خطاب کنند بر آنان سلام می‌گویند.

۳-۴. عامل اجتماعی

از جمله عواملی که از منظر قرآن حکیم مایه ظهور طبقات در جامعه است، رفتار اجتماعی است. خوی استکباری و روحیه تجاوزگری در برخی افراد چنان نیرومند است که جامعه را سریعاً به دو قشر فرادست و فرودست و مستکبر و مستضعف قسمت می‌کند.

برخی از آیات یکی از اهداف انبیاء را جلوگیری از خوی استکباری و نجات مستضعفان معرفی می‌کند:

﴿وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا وَلِيٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِيْ اُذُنِهٖ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ﴾ (لقمان: ۷) و چون آیات ما بر او خوانده شود؛ متکبرانه اعراض می‌کند؛ گویی آنها را نشنیده است و گویی دو گوشش کر است. او را به عذابی دردناک بشارت ده. ﴿وَلِيٰ مُسْتَكْبِرًا﴾ خودش را از آنچه هست؛ بالاتر بداند و به آیات ما اعتنا نکند.^{۳۲}

﴿وَ قَارُوْنَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُّوْسٰى بِالْبَيِّنٰتِ فَاَسْتَكْبَرُوْا فِى الْاَرْضِ وَ مَا كَانُوْا سَابِقِيْنَ﴾ (عنکبوت: ۳۹) و قارون و فرعون و هامان را هم که موسی علیه السلام با معجزات روشن به هدایت آنها آمد (و به او نگرویدند و) باز در زمین تکبر و ظلم و طغیان کردند (همه را هلاک کردیم) و (بر قهر حق) سبقت نگرفتند (و راه نجاتی نیافتند).

این آیه به ستونهای سه‌گانه فساد اشاره می‌کند:

- تسلط اقتصادی

- تسلط سیاسی

- تسلط تبلیغاتی

قارون نماینده و تجسم‌کننده فساد اقتصادی - احتکار، پرداختن حقوق مردم، طغیان نسبت به اجتماع - بود. در صورتی که فرعون به ایجاد هراس سیاسی و نظامی می‌پرداخت؛ ولی هامان رایزن تبلیغاتی فرعون و رازدار او به شمار می‌رفت و فساد در مال یا در دو سلطه سیاسی و نظامی یا در تبلیغات تجسم پیدا نمی‌کند، چه اینها تنها واسطه‌های اجتماعی به شمار می‌روند و

فساد در سرهای مدبر و نقشه‌کش برای این سلطه‌های سه‌گانه موجود است.^{۳۳} شاهد در این مطلب خوی استکباری این سه تفکر درمقابل اندیشه الهی پیامبران است که آنان را نماینده سه قشر معرفی می‌کند.

﴿يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ﴾ (سبا: ۳۱) و ضعیفان تابع به رؤسای گردنکش خطاب کنند که اگر اغوای شما نبود؛ ما البته ایمان می‌آوردیم.

﴿إِلَٰهَكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ (نحل: ۲۲) خدای شما خدایی یکتاست و آنان که به عالم آخرت ایمان ندارند (اگر هم به زبان گویند) به دل منکر (مبدأ متعال) اند و (از اطاعت حکم خدا) تکبر و سربیزی می‌کنند.

﴿وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (لقمان: ۱۸) و هرگز به تکبر و ناز از مردم (اهل نیاز) رخ متاب و در زمین با غرور و تبختر قدم بر مدار که خدا هرگز مردم متکبر خودستا را دوست نمی‌دارد.

﴿مَا لَكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾ (نساء: ۷۵) چرا در راه خدا جهاد نمی‌کنید و در راه (آزادی) جمعی ناتوان از مرد و زن و کودک که (در مکه اسیر ظلم کفارند و) دائم می‌گویند: بار خدایا ما را از این شهری که مردمش ستمکارند، بیرون آر و از جانب خود برای ما (بیچارگان) نگه‌دار و یاور فرست.

بدین ترتیب از عوامل ایجاد شکاف و طبقات و قشربندی جامعه از نگاه قرآن رفتار اعضای جامعه بایکدیگر است. بعضی باحسن اختیار خویش دارای رفتار و آداب شایسته و عده‌ای باسوء تدبیر و اختیارشان فاقد هرگونه محاسن اخلاقی و آداب اجتماعی‌اند و هرگز این دو گروه یکسان نخواهند

۴-۴. عامل اقتصادی

از عوامل مهمی که در تاریخ، جوامع بشری را به سوی نابودی رانده است، فاصله طبقاتی از حیث فقر و غناست. در بسیاری از موارد استغنا ملازم با طغیان است و دارایان طغیان می‌ورزند:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ طَٰغِيًّا﴾ (علق: ۶): لکن انسان طغیان می‌کند.

﴿أَنْ رَّءَاهُ اسْتَغْنَى﴾ (علق: ۷): زیرا که خود را بی‌نیاز می‌پندارد.

﴿أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى﴾ (عبس: ۵): کسی که خود را بی‌نیاز می‌داند.

﴿وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّي﴾ (عبس: ۷) حال آنکه بر تو باکی نیست که از شرک پاک نگردد. مرحوم طالقانی در تفسیر این آیه می‌گوید: چون سرشت انسانی سراسر استعداد و قابلیت است، یکسره نیازمند و ناتوان است. احساس به ناتوانی و احتیاج باید همه استعدادها و فکری و نفسانی را به کار اندازد و ظاهر سازد. بیشتر نفوس فرومایه و کم‌رشد همین که تکیه‌گاه و پناهگاهی از امور اعتباری و موهوم خارج از خود، مانند مال و ثروت و قدرتهای بی‌پایه یافتند از مواهب ذاتی و قدرت واقعی خود روی می‌گردانند و خود را از آنها و آنچه موجب برانگیختن و تقویت آنهاست، بی‌نیاز می‌پندارند و خود را در طبقه و مرتبه‌ای برتر از دیگران احساس می‌کنند. اینها چون قابلیت تذکر و تزکیه ندارند و خود را بی‌نیاز می‌پندارند، رسل و هادیان نیز نسبت به آنها مسئولیتی ندارند.^{۳۵}

این طبیعت غالب انسانهاست. طبیعت کسانی که در مکتب عقل و وحی پرورش نیافته‌اند، وقتی به غلط خود را مستغنی می‌پندارند، شروع به سرکشی و طغیان می‌کنند. نه خدا را بنده‌اند، نه احکام او را به رسمیت می‌شناسند، نه به ندای وجدان گوش فرا می‌دهند و نه حق و عدالت را رعایت می‌کنند.^{۳۶}

روحیه غنا و بی‌نیازی اسراف و تبذیر است.^{۳۷} به همین دلیل خداوند برای از بین بردن این روحیه آنان را از اسراف باز می‌دارد.

﴿وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ (انعام: ۱۴۱) اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی‌دارد.

﴿وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ﴾ (یونس: ۸۳) زیرا فرعون در زمین مصر متکبر و از مفسدان بود.

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ (شعراء: ۱۵۱) دستور اسرافکاران را اطاعت نکنید.

اشراف و اعیان که خود را از حیث اقتصادی بی‌نیاز می‌دیدند، بیشترین و بدترین گروه و طبقه‌ای بودند که در برابر تعلیم انبیاء ایستادگی کرده و مانع تبلیغ آنان می‌شدند:

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾
﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾ (مومنون: ۳۳) اشراف قوم او که کافر شده و ملاقات آخرت را تکذیب کرده بودند و در دنیا وسعتشان داده بودیم گفتند: این فقط بشری است مانند شما. می‌خورد از آنچه می‌خورید و می‌نوشد از آنچه می‌نوشید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (توبه: ۳۴) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بسیاری از احبار و راهبان اموال مردم را به ناحق می‌خورند و از دین خدا باز می‌دارند و کسانی که طلا و نقره را گنج کرده و در راه خدا خرج نمی‌کنند، به عذابی دردناک بشارتشان ده.

فاصله طبقاتی از حیث اقتصادی امری طبیعی است؛ زیرا برخی تمام همت خود را در امر دنیای خود به کار گرفته و در مقام آبادانی آن هستند. چشم به زخارف آن دوخته و حیات خویش را محدود به دنیا ساخته‌اند و چون به حیات اخروی اعتقاد ندارند، هرگز به فکر قشر محروم نیستند.

۷۰
حج
کتاب پنجم، شماره چهارم، جلد پنجم، ۱۳۹۲

۵-۴. عامل سیاسی

دسترسی به قدرت و حاکمیت سیاسی در جامعه انسانی اگر با خلوص نیت و برای اعتلای ارزشهای انسانی باشد، می‌تواند در جامعه خاستگاه بسیاری از برکات و خیرات گردد. تلقی امانتدرا نه از کار و مسئولیت و انجام آن امور بارویکرد امانتداری، اصلی اساسی در اخلاق و ارزش‌های دینی است.^{۳۹}

پیامبران وائمه به این امر اهتمام داشته‌اند و امام علی علیه السلام حکومت اسلامی را حافظ منافع مردم می‌خواند و همانا حکومت الهی حافظ امور شماست، بنابراین زمام امور خود را بی آنکه نفاق و رزید یا کراهتی داشته باشید، به دست امام خدا سپارید. به خدا سوگند اگر در پیروی از حکومت و امام، اخلاص نداشته باشید، خدا دولت اسلام را از شما خواهد گرفت. هرگز به شما باز نخواهد گردانید و در دست دیگران قرار خواهد داد.^{۴۰}

«وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ...»^{۴۱} بی‌گمان کاری که به تو سپرده شده است، نه لقمه‌ای چرب، بلکه بار امانتی بر گردن تو است و در پاسداری از آن باید سرور خویش را پاسخگو باشی «وَ مَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَ رَعَى فِي الْخِيَانَةِ - وَ لَمْ يُنْزَهُ نَفْسَهُ وَ دِينَهُ عَنْهَا - فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَ الْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا»^{۴۲} و کسی که امانت را دست کم گیرد و خیانت را چراگاه خویش قرار دهد و دل و دین از خیانت نپالاید در دنیا خود را در پرتگاه رسوایی و خواری جای دهد. انبیاء الهی وائمه هدایت در سیره علمی و عملی خود به این امر اهتمام داشته‌اند: حضرت علی علیه السلام که خود نماد واقعی حاکم سیاسی در اسلام است، حکومت الهی را حافظ منافع مردم می‌خواند و می‌فرماید:

«وَإِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِصْمَةً لِأَمْرِكُمْ»^{۴۳} و همانا حکومت الهی حافظ امور شماست. پس در تعالیم آسمانی اسلام، حکومت و وظیفه است و هرگز حق و امتیازی برای حاکم نمی‌آورد.^{۴۴} تا او و عاملانش را از دیگر اقشار جامعه ممتاز سازد، بلکه مسئولیت خطیری برای او به بار می‌آورد که باید در برابر خدا و خلق او پاسخگو باشد.^{۴۵}

جمله معروف امام خطاب به مالک اشتر: «وایاک والاستثثار بما الناس فیه اسوه»؛ مبادا در آنچه بامردم در آن مساوی هستند؛ امتیاز خواهی کنی، شاهد براین موضوع است؛ ولی اگر چنین نگاهی در اندیشه حاکمان سیاسی از بین برود و به حاکمیت نه به عنوان ابزار بلکه آن را هدف بنگرند، حکومت زمینه طبقات را در جامعه فراهم می‌کند.^{۴۶} پس درتعلیم آسمانی، حکومت وظیفه است و هرگز حق امتیازی برای حاکم نمی‌آورد ولیکن افرادی مانند فرعون که نماد علو و استکبار در زمین هستند، قدرت سیاسی را ابزاری برای برتری طلبی و زیاده خواهی گرفته و بزرگترین شکاف طبقاتی را در جامعه بشری پدید آوردند.

﴿وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ﴾ (یونس: ۸۳) فرعون در سرزمین مصر و اطراف آن گردنکش و سرکش بود و از کسانی بود که در عصیان و نافرمانی از حدّ تجاوز کرده بود؛ زیرا ادعای خدایی کرد و در آدمکشی و ظلم نیز از حدّ گذرانده بود و اسراف نیز همان تجاوز و گذشتن از حد در هر چیز را گویند.^{۴۷}

۶-۴. عامل نگرشی

نوع اندیشه و نگرش فرد به جهان هستی و جایگاه انسان در آن می‌تواند عامل مهمی در استقرار موقعیت او در جامعه باشد. افراد با این نگرش خود را در طبقات مختلف جامعه قرار می‌دهند. گروهی در طبقه اهل تقوی و در انجام کارهای خیر از دیگران سبقت می‌گیرند و گروهی دیگر ظالم به نفس خود هستند و از حقیقت انسانی خویش غافلند و دسته‌ای دیگر میانه رو هستند. قرآن این سه گروه را چنین توصیف می‌کند:

﴿أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ (فاطر: ۳۲) سپس کتاب را به منتخبین از بندگان خویش ارث گذاشتیم. بعضی از آنها به نفس خویش ظالمند و بعضی میانه رو و بعضی سابق به خیرات به اذن

خدا. آن است فضل بزرگ. بنابر اشاره این آیه می‌توان نتیجه گرفت که تفاوت نگرش انسانها به جایگاه خود در نظام هستی، موقعیت و مراتب افراد را متفاوت می‌کند.^{۴۸}

نتیجه‌گیری

از مطالب پیشین این نکته روشن شد که وجود طبقات اجتماعی بر مبنای مشیت الهی است و نوعی صبغه الهی دارند و هماهنگ با غایت خلقت اوست. طبقه بندی در جامعه امری ضروری است و تصور جامعه بی طبقه خیالی باطل است؛ زیرا اختلاف انسانها از حیث عقلی، روانی و جسمانی... امری روشن است. پس جامعه بی طبقه به این معنا که همه از تمام جهات مساوی و دارای مسئولیتی یکسان از حیث اجتماعی باشند؛ ناصواب است.

برداشت اسلام از مفهوم جامعه بی طبقه، جامعه بی تفاوت از جنبه استعدادها، قابلیت‌ها و لیاقتها نیست؛ بلکه جامعه بی طبقه، به معنای جامعه بدون تبعیض، بدون شخص محروم، بدون طاغوت و بدون ظلم است و طبقه‌ای خاص حق بهره‌کشی و استثمار از طبقه دیگر ندارد، بلکه هرکس به اندازه استعداد خود از حقوق اجتماعی برخوردار است.

بهترین مصداق نماد این جامعه، همان مدینه زمان رسول الله صلی الله علیه و آله است. پس همان گونه که تبعیض در موارد تساوی، ظلم است، تسویه در مورد اختلاف نیز ستم خواهد بود. افراد جامعه در هوش، دقت نظر، قدرت تصمیم‌گیری، مدیریت، فن آوری و درجه فرهنگ مساوی نیستند. در نتیجه حقوق آنان باهم مساوی نیست؛ گرچه همگان در برابر قانون و حقوق مصوب یکسانند.

پی نوشت‌ها:

۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۴، ص ۱۴۵.
۲. همان، ص ۱۴۹.
۳. همان، ج ۲، ص ۱۸۶.
۴. ساروخانی، باقر، دائره المعارف علوم اجتماعی، ص ۷۳۱.
۵. احمدی، علی اصغر، روان‌شناسی، ص ۶۷.
۶. ریتزر، جورج، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه ص ۳۱.
۷. رفیع پور، فرامرز، آناطومی جامعه، ص ۴۶۹.
۸. همان، ۱۳۷۷، ص ۴۴۳.
۹. گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ص ۲۲۲.
۱۰. ملک، ص ۷۷.
۱۱. کمالی، علی، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری اجتماعی، ص ۵۳.
۱۲. ریتزر، جورج، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه ص ۱۲۵.
۱۳. ربانی رسول، انصاری ابراهیم، جامعه‌شناسی قشرها و نابرابریهای اجتماعی، ص ۳۴.
۱۴. کیویستو، پیتر، اندیشه بنیادی در جامعه‌شناسی، ص ۴۵.
۱۵. زاهدی، محمدجواد، توسعه و نابرابری، ص ۱۹۹.
۱۶. گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ص ۲۲۲.
۱۷. مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، ج ۱۳، ص ۸۷.
۱۸. قنادان، منصور؛ مطیع، ناهید؛ ستوده، هدایت، جامعه‌شناسی مفاهیم کلیدی، ص ۱۷۴-۱۷۳.
۱۹. قربانی، زین العابدین، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، ص ۲۰۲-۱۹۸.
۲۰. وبر، ماکس، اقتصاد و جامعه، ص ۳۸۷ به بعد.
۲۱. قربانی، زین العابدین، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، ص ۱۲۳.
۲۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۲۳. جوادی آملی عبدالله، تفسیر موضوعی، ص ۱۲۴-۱۲۳.
۲۴. مطهری، ج ۱۵، ص: ۷۸۲.
۲۵. بستانی، فؤاد افرام، تفسیر فاتحه الکتاب، ص ۸۸۰.

۲۶. جوادی آملی عبدالله، تفسیر موضوعی، ص ۱۲۶.
۲۷. بحرانی، هاشم بن سلیمان، مدینه معاجز الأئمه الإثنی عشر، ج ۲، ص ۲۷۱.
۲۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۳۰۹.
۲۹. کمره‌ای، محمد باقر، اخلاق اسلامی ص ۲۴۵.
۳۰. جوادی آملی عبدالله، تفسیر موضوعی، ص ۱۲۷.
۳۱. حسینی همدانی، محمد حسین، انوار درخشان، ج ۱۴ ص ۳۵۷.
۳۲. طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۵۹.
۳۳. مترجمان، تفسیر هدایت، ج ۹، ص ۴۳۴.
۳۴. جوادی آملی عبدالله، تفسیر موضوعی، ص ۱۲۹.
۳۵. طالقانی، محمود، پرتوی از قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۲.
۳۶. مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۵، ص ۵۴۲.
۳۷. جوادی آملی عبدالله، تفسیر موضوعی، ص ۱۳۱.
۳۸. جوادی آملی عبدالله، تفسیر موضوعی، ص ۱۳۳-۱۳۲.
۳۹. دلشاد تهرانی، مصطفی، ارباب امانت، ص ۱۸۳.
۴۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۹.
۴۱. نهج البلاغه، نامه ۵.
۴۲. نهج البلاغه، نامه ۲۶.
۴۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۹.
۴۴. سید قطب، بی تا، ص ۱۹۹.
۴۵. مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۱۰ ص ۱۵۰.
۴۶. جوادی آملی عبدالله، تفسیر موضوعی، ص ۱۳۶.
۴۷. طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۴۲.
۴۸. جوادی آملی عبدالله، تفسیر موضوعی، ص ۱۳۸.

منابع:

۱. قرآن مجید، ترجمه الهی قمشهای، انتشارات فاطمه الزهراء، قم، ۱۳۸۰ ش.
۲. قرآن مجید، ترجمه موسوی گرمارودی، انتشارات قدیانی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نشر مشهور، قم، بی تا.
۴. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام اصفهانی، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام، تهران، بی تا.
۵. احمدی، علی اصغر، روان شناسی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ ق.
۷. بحرانی، هاشم بن سلیمان، مدینه معاجز الأئمه الإثنی عشر، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳.
۸. بستانی، فواد افرام، تفسیر فاتحه الکتاب، بی جا، بی تا.
۹. جوادی آملی عبدالله، تفسیر موضوعی، انتشارات اسراء، ۱۳۸۷.
۱۰. حسینی همدانی، محمد حسین، انوار درخشان، ناشر کتابفروشی لطفی، چاپ تهران، چاپ اول، تحقیق محمد باقر بهبودی، ۱۴۰۴ ق.
۱۱. دلشاد تهرانی، مصطفی، ارباب امانت، انتشارات دریا، ۱۳۷۹.
۱۲. ربانی رسول، انصاری ابراهیم، جامعه شناسی قشرها و نابرابریهای اجتماعی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، ۱۳۸۵.
۱۳. رفیع پور، فرامرزی، آناتومی جامعه، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۱۴. ریتزر، جورج، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۴.
۱۵. زاهدی، محمدجواد، توسعه و نابرابری، تهران، نشر مازیار، ۱۳۸۲.
۱۶. ساروخانی، باقر، دائره المعارف علوم اجتماعی، تهران، مؤسسه کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۱۷. سید قطب، عدالت اجتماعی در اسلام، شرکت سهامی انتشار، چاپ هشتم، ترجمه خسروشاهی و گرامی، بی تا.
۱۸. طالقانی، محمود، پرتوی از قرآن، ناشر شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ ش.

۱۹. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

۲۰. طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناشر، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.

۲۱. قربانی، زین العابدین، علل پیشرفت اسلام وانحطاط مسلمین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.

۲۲. قنادان، منصور؛ مطیع، ناهید؛ ستوده، هدایت، جامعه شناسی مفاهیم کلیدی، موسسه انتشارات آوای نور، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۲۳. کمالی، علی، مقدمه‌ای بر جامعه شناسی نابرابری اجتماعی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹.

۲۴. کمره‌ای، محمد باقر، اخلاق اسلامی (ترجمه جلد ۶۴ بحار الأنوار) ناشر مهر، چاپ تهران، بی تا.

۲۵. کیویستو، پیتر، اندیشه بنیادی در جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۲۶. گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۷۶.

۲۷. مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰ ش.

۲۸. مترجمان، تفسیر هدایت، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش.

۲۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

۳۰. مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش.

۳۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.

۳۲. ———، پیام قرآن، ناشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ ش.

۳۳. وبر، ماکس، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران، انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۷۴.

۳۴. وثوقی، منصور، مبانی جامعه‌شناسی، تهران، خردمند، چاپ دوم، ۱۳۷۰.